

Dictation Exercises 23a

- (1) چرا کیف قشنگ و گرانی خریدی؟
- (2) دوستم را در راه گم کردم و تصمیم گرفتم که به خانه برگردم.
- (4) هر سالی یک بار، مادر بزرگم ده جعبه شیرینی میپخت و من و پسر خاله ام همه آنها را در یک هفته می خوردیم.
- (5) آن دختر روی صندلی نشسته بود و داشت سیبش را می خورد که دوستش او را دید.
- (6) آنها ما را نمیشناختند ولی وقتی ما را دیدند سلام عرض کردند.
- (7) دیشب من به تو تلفن کردم و با مادرت حرف زدم. او گفت: « دخترم سر میزش خوابیده است.»

1. Why did you not buy a beautiful and expensive bag?
2. I lost my friend along the way, and I decided to return the house.
3. Once a year, my grandmother used to cook ten boxes of cookies and my cousin and I used to eat it all in one week.
4. That girl was sitting on the chair, eating an apple, when her friend saw her.
5. They did not know us but when they saw us, they greeted us.
6. Last night, I called you and spoke to your mother. She said, "My daughter is asleep at her desk."